

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این مثال اخیری که دیروز مرحوم استاد در آخر تنبیه اول خواندیم که اگر بعد از نماز عشاء شک کرد یک رکعت از مغرب بعد از نماز مغرب معذرت می خواهم، یک رکعت نماز مغرب باطل بود یا نماز عصر را نخوانده، که ایشان حالا مطلبی فرمودند ما هم تحقیقی زدیم، و ایشان فرمودند ابتدائاً که قاعده فراغ معارض با قاعده حیلولة. ما یک توضیحی دادیم که قاعده ای به نام حیلولة نداریم، مگر مراد استاد همان مطلبی که ما گفتیم. تعبیر کردند از آن قاعده حیلولة. قاعده حیلولة آن نیست. قاعده حیلولة اصلاً مرجعش به اصالة البرائة است. این که قضا به امر جدید و الا اصالة البرائة ۱۰:۱۰

عرض کنم که بعد ایشان فرمودند قاعده فراغ در نماز مغرب معارض است و لذا جاری نمی شود. و مطلب دیگری فرمودند نسبت به نماز عصر چون فوت اثبات نمی شود، قاعده فراغ، اصالة به اصطلاح، استصحاب عدم اتیان برکعه فی حکم بیطلانها و آن هم به اصطلاح به اصالة البرائة عن وجوب به اصطلاح قضا نسبت به نماز عصر.

این مطلب را ما فعلاً به اصطلاح نمی خواستیم وارد بحث بشویم. فقط یک اشاره می کنم. بحثش جای خودش انشاء الله تعالی. و آن این که در ما نحن فیه برای به اصطلاح قاعده فراغ، نکته دیگری هم هست، غیر از این که حالا ایشان الحمد لله خودشان قاعده فراغ را جاری نکردند، به خاطر تعارض، که عرض کردیم درست نیست، گفتیم اشکال ندارد قاعده فراغ جاری بشود. این روی به اصطلاح یک نحوه الان به مقدار بحث اصولی ۲:۳۳ و الا به لحاظ بحث فقهی این فرع از خالی از اشکال نیست. ما در بعضی از مسائل چون اینجا شک در یک رکعت از نماز مغرب است. این احتمال هست که قاعده فراغ جاری نشود. روی این احتمال که خود هر رکعتی صلاة؛ آنوقت آن روایتی که آمده کل ما مضی من صلاتک، این رکعت نگذاشته، خود رکعت مشکوک است. لذا این شبهه دارد که قاعده فراغ در شک در رکعت جاری نشود.

مضافاً به اینکه یک اصطلاح دیگری را هم عده ای دارند که قاعده فراغ را در شک در صحت می کنند. اصطلاحشان این طور شده است. اولاً بعد از فراغ عمل می دانند و شک در صحت می دانند.

قاعده تجاوز را در حین عمل می دانند و در شک در وجود. همان مثالی که کرارا عرض کردیم. شک می کند رکوع انجام داده یا نه. پس قاعده فراغ بعد از عمل است، و شک در صحت عمل. خب اینجا شک در صحت عمل نیست؛ شک در وجود است. نمی داند رکعت سوم را انجام داده یا نه، اینجا شک در وجود است.

و قاعده تجاوز اصطلاحاً در جایی است که شک در وجود باشد و اثنائهم. البته انشاء الله بحشش خواهد آمد. عده‌ای از اعلام این دو تا قاعده را یکی گرفتند. انما الکلام که هر دو به قاعده فراغ برگردد یا هر دو به قاعده تجاوز برگردد.

علی ای حال کیف ما کان در این بحثی که ایشان فرمودند، این دو سه تا مبنا دارد در باب قاعده فراغ که فعلاً وارد آن بحث من نشدم. لکن انصافش اجرای قاعده فراغ خالی از اشکال نیست در ما نحن فیه، به خاطر اینکه شک در یک رکعت کامل است نه شک در یک جزء رکوع یا سجود. احتمال دارد که قاعده فراغ بلکه حتی قاعده تجاوز هم در شک در رکعت جاری نشود. و این مقدار دیگر تفصیلش انشاء الله در بحث‌های آینده. فعلاً وارد آن بحث نمی شویم. فقط من دیروز چون عرض کردم که قاعده فراغ جاری نمی شود روی همین مقدار ما نحن فیه، لکن چون فرض ایشان شک در یک رکعت است، جریان قاعده فراغ یا حتی جریان قاعده تجاوز اگر در اثناء باشد، خالی از شبهه نیست، محل تأمل است.

تنبیه دومی را مرحوم استاد متعرض شدند که در حقیقت با این تنبیه یک نوع مناقشه‌ای را با مرحوم نائینی دارند و مطلبی است که مرحوم نائینی در کتاب تقریراتشان قواعد الاصول در باب شبهه محصوره و غیر محصوره دارند. انشاء الله خواهد آمد بحث شبهه محصوره و غیر محصوره. انشاء الله عرض خواهد شد که علماً اختلاف کردند چرا در شبهه غیر محصوره احتیاط واجب نیست. و عده‌ای سعی کردند بحث شبهه غیر محصوره ارجاع به ضوابط دیگر بدهند؛ چون ما در روایت نداریم که شبهه محصوره و غیر محصوره؛ چنین تعبیری نداریم. پس چرا در شبهه غیر محصوره اجتناب واجب نیست. انشاء الله خواهد آمد. بعضی‌ها به اجماع تمسک کردند، بعضی به قاعده خروج از محل ابتلا؛ این نکته‌ای دارد یعنی این نکته را انشاء الله در محل خودش عرض خواهیم کرد، فعلاً برای آشنایی شما؛ چون این وجوه که ذکر می شود، آنوقت چه مواردی شبهه غیر محصوره هست، فرق می کند به این وجوه. مثلاً کسی که به اجماع تمسک می کند باید به قدر متیقن تمسک کند. کسانی تمسک کردند به خروج از محل ابتلاء، معیار در شبهه غیر محصوره ۶:۲۴ بعضی از اطراف از محل ابتلاء خارج هستند، خب پس معیار شبهه غیر محصوره معلوم است. اگر همه محل ابتلاء هستند محصوره هست، اگر مقداری خارج، دقت فرمودید؟

مرحوم نائینی قدس الله نفسه معیار دیگری دارد. من حالا نمی خواهم وارد معایش بشوم. انشاء الله بحثش در همان جا. خلاصه کلام
مرحوم نائینی، انشاء الله چون اصل تجسس را از تساقط اصول گرفتند و چون گفتند که ترجیحی هم نمی شود داد؛ لذا ایشان مبنایشان بر این
شد که علم اجمالی در جایی منجز است که مخالفت قطعیه اش حرام باشد، موافقت قطعیه اش هم واجب باشد که اصول با هم متعارضند،
ترجیحی نباشد، تخیر هم قائل نشویم، پس بنابراین آنجا احتیاط بکنیم که موافقت قطعیه باشد.

آن وقت ایشان همین معیار را در باب شبهه غیر محصوره ذکر می کنند. خود نائینی همین را، می گویند معیار در شبهه غیر محصوره این
است. اگر موافقت قطعیه حرام نشد، پس مخالفت قطعیه اش هم واجب نیست. این خلاصه نظر ایشان. وقتی اطراف به مقداری شد که
مخالفت قطعیه اش ممکن نشده، این قدر زیاد است شما نمی توانید مخالفت قطعیه بکنید. اگر نتوانستیم مخالفت قطعیه بکنیم موافقت
قطعیه هم واجب نیست. یعنی روی مبنای خودشان که تساقط اصول است، از این راه وارد شدند مرحوم نائینی قدس الله سره. که نکته در
باب معیار شبهه غیر محصوره این است؛ اطراف شبهه به مقداری باشد که مخالفت قطعیه ممکن نباشد. اگر مخالفت قطعیه ممکن نشد،
موافقت قطعیه هم واجب نیست. موافقت قطعیه یعنی احتیاط.

س: ملازم هم هستند، دلیل نمی شود

ج: خب همین، ایشان چون می گوید ملازم هستند نکته اش همین است.

س: نکته این نمی شود

ج: نه دیگر نکته این است. نکته معیار شبهه غیر محصوره. این بحث اینجا نگیرید اینجا. در شبهه غیر محصوره بگیرید.

س: همان جا هم ملازم هم هستند دیگر

ج: خب همین خب چون ملازمند به آن مقدار. معیار این است اگر اطراف به مقداری بود که نتوانیم مخالفت قطعیه بکنیم، خب موافقت
قطعیه هم واجب نیست. چون نکته تعارض اصول است. و لذا اگر اطراف به مقداری بود که نتوانستید انجام بدهید، خب حینئذ احتیاط
هم واجب نیست. پس معیار در شبهه غیر محصوره این است؛ هر جا که مخالفت قطعیه حرام نباشد، اگر مخالفت قطعیه حرام نبود،
موافقت قطعیه هم واجب نیست. این معیار شبهه غیر محصوره. روشن شد؟ معیار شبهه غیر محصوره.

مثلا بعضی از راه ابتلاء رفتند. بعضی از راه دیگر رفتند، پنج شش راه است، انشاء الله عرض می کنیم. بعضی از راه اجماع رفتند. بعضی هم از راه موهوم بودن احتمال انطباق رفتند که راه ماست. انشاء الله عرض می کنیم.

عرض هر کسی از راهی رفته در باب شبهه غیر محصوره. مرحوم نائینی از این راه رفته. اگر اطراف به حدی باشد که مخالفت قطعیه ممکن نباشد. انقدر زیاد است، فرض کنید مثلا انقدر در قم دکان پنیر فروشی هست، این که شما از همه پنیرها بخورید امکان نداشته باشد. من باب مثال. پس اجتناب از آنها هم لازم نیست. اگر مخالفت قطعیه ممکن نشد، موافقت قطعیه هم واجب نیست. این که شما می گوید ملازمه، همین از ملازمه می خواهد استفاده بکند. رد نیست.

آن وقت این می شود معیار در شبهه محصوره و غیر محصوره. پس این کلام را نائینی رحمه الله به عنوان معیار ذکر کرده است. روشن شد؟

البته در کلمات شیخ در رسائل آمده که بین این دو تا تلازم نیست. ممکن است در جایی مخالفت قطعیه ممکن نباشد، اما موافقت قطعیه یعنی احتیاط لازم باشد. نائینی به شیخ هم رد می کند در همان بحث، می گوید نه، مرحوم شیخ قدس الله نفسه درست فرمودند، اگر مخالفت قطعیه به اصطلاح حرام نبود، موافقت قطعیه هم واجب نیست. دقت فرمودید؟

پس این در به اصطلاح نکته اش آن می شود نکته ای که دارد نکته این است که این دو تا با هم تلازم دارند. آن وقت این را نائینی یک مبنا قرار داده که بین این دو تا تلازم هست.

البته آقا ضیاء به مرحوم نائینی اشکال کرده، یک مثالی هم آقاضیاء زده شبیه این مثالی است که آقای خوبی؛ آقای خوبی هم اشکال کرده، آقای خوبی هم مثل آقا ضیاء حرف مرحوم نائینی را قبول نکردند. آقای خوبی هم قبول نکردند. یک مثالی هم آقای خوبی می زند شبیه همان مثال آقا ضیاء است، لکن مثال آقاضیاء مستقبل ذکره. حالا مثال آقای خوبی اشکال ندارد.

عرض کردم خدمتان التنبیه الثانی؛ آن وقت خلاصه حرف آقای خوبی این است که بین این دو تا تلازم نیست. چون ممکن است در جایی به خاطر یک نکته ای مخالفت قطعیه ممکن نباشد، اما خب احتیاط موافقت قطعیه جای خودش ثابت است. چون نکته اش تعارض اصول است به نظر ایشان. لازم نیست که ما بیایم مسئله مخالفت قطعیه را نگاه بکنیم. آن وقت مثال می زنند. مثلا اگر کسی می دانست که مثلا من باب مثال یا نذر یا امر پدر یا امر فرض کنید مولا و عبد، باید در ساعت ده، یا در این اتاق نباشد یا در آن اتاق. خب این در ساعت ده، یا در اتاق دست راستی یا اتاق دست چپی. خب اینجا موافقت قطعیه ممکن نیست، نمی شود به اصطلاح مخالفت قطعیه معذرت

می خواهم، ممکن نیست، چرا؟ چون بخواهد بیاید در هر دو باشد ممکن نیست. بالاخره ساعت ده یا در این یکی یا آن یکی. اینجا مخالفت قطعیه ممکن نیست، اما موافقت قطعیه قطعاً واجب است. ساعت ده نه در این باشد نه در آن باشد. دقت کردید؟ تلازمی بین اینها نیست. پس بنابراین کلامی است از مرحوم شیخ انصاری، بعد تعلیق مرحوم نائینی، بعد اشکال آقا ضیاء و استاد بر ایشان. پس این را ایشان یک تنبیه ثانی قرار داده. این خوب است برای تنویر بحث شبهه محصوره و غیر محصوره، و در عین حال تنبیهش اولاً اینکه معیار در تعارض اصول این است.

لا ملازمة ظهر لك بين الوجوب الموافقة القطعية و حرمة مخالفة القطعية؛ این نکته. این نکته را در بر آقای نائینی است. نائینی می گوید نه ملازمه است. روشن شد کلام چیست این تنبیه؟ نائینی می گوید این دو تا با هم ملازمه دارند. مرحوم آقای خوئی می گوید نه تلازم ندارند.

البته نائینی بعد در ملازمه ترتیب اثر می دهد این را معیار برای شبهه محصوره قرار می دهد.

س: حاج آقا معیارشان برای مشکوک نیست؟ اینجا شاید همه قبول داشته باشند که شبهه محصوره است،

ج: اینجا که محصوره هست، نه ایشان قاعده کلی را می گوید

س: خب قاعده کلی برای موارد شک باشد نه برای مواردی که می داند شبهه محصوره است.

ج: نه نمی شود نه، می دانیم شبهه محصوره است می دانیم. نه بحث محصور و غیر محصور الان نیست. بحث این است؛ آیا در تجزیه علم اجمالی این خوابیده که باید جایی باشد که حرمت مخالفت قطعیه، و جوب موافقت قطعیه؟ اگر یکی بود یکی نبود، این دیگر علم اجمالی منجز نیست. این سوال. تفکیک می شود کرد یا نه؟ آقای خوئی بحث را از این زاویه برده. حالا بعد نتیجه اش را در بحث محصور و غیر محصور می گوئیم.

فی ما اذا جرى الاصل فی بعض الاطراف دون بعض لکن لجهة من الجهات، فلا تجب الموافقة القطعية و ان حرمت المخالفة القطعية، البته من به عکسش، حالا فرق نمی کند. مخالفة القطعية، نعم اذا لم یجر الاصل فی شیء من الاطراف تجب الموافقة القطعية كما تحرم المخالفة القطعية؛ مثلاً، فاذا علم، آن مثالی که یا این اناء نجس است یا آن اناء؛ چون آنجا مخالفت قطعیه ممکن است، موافقت قطعیه هم ممکن است.

و اما اذا علم بحرمة الجلوس فی احدی الغرفین فی زمان معین، در ساعت ده یا در این جلوس حرام است یا در آن؛ می داند در یکی حرام است. فرض کنید نذر کرده که در یک اتاق، حالا درست نمی تواند بخواند در اتاق شماره سه نوشته یا دو، خط خودش را نمی تواند بخواند. نذر کرده که در ساعت ده در اتاق شماره دو یا سه، این عدد دو و سه مردد شده.

فیسقط الاصلان للمعارضه، اصالة عدم آن اصالة البرائة مراد است. اصالة البرائة، و تجب الموافقة القطعیة، در اینجا احتیاط واجب است. این موافقت قطعیة اسمش احتیاط است. با اینکه اینجا مخالفت قطعیة ممکن نیست. چرا ممکن نیست؟ چون بالاخره ساعت ده یا در این یکی یا در آن یکی. کاری بکند که در ساعت ده قطعاً مخالفت نذرش بکند ممکن نیست. اما کاری می تواند بکند که قطعاً، و ان كانت مخالفة القطعیة غیر محرم لعدم تمکن منها؛ پس در اینجا موافقت قطعیة، یعنی احتیاط باید بکند. احتیاطش به این است که در هر دو نباشد.

و تجب الموافقة القطعیة بترك الجلوس فیهما؛ نائینی می خواهد بگوید نه در اینجا دیگر موافقت قطعیة واجب نیست.

و علیه فلا وجه لما ذكره المحقق النائینی قدس سره من عدم وجوب الموافقة القطعیة فیما اذا لم تحرم المخالفة القطعیة، عرض کردم این مطلب را نائینی در خود علم اجمالی گفته، اینجایی که آقای خوبی اشاره کردند در شبهه غیر محصوره است. دقت می کنید؟ به این مناسبت ایشان آوردند آنجا. معیار در شبهه غیر محصوره این است؛ در هر جایی که مخالفت قطعیة ممکن باشد. این تفسیر نائینی. ما چون لفظ شبهه محصوره غیر محصوره عرض کردیم در روایات نیامده. مخصوصاً آقایان که این بحث را عقلی گرفتند. حالا ما بحث را عقلایی گرفتیم آنها عقلی. چون بحث را عقلی گرفتند و در روایت می گویند چه فرقی می کند بین محصور و غیر محصور. نکته فرق محصور و غیر محصور چیست.

انشاء الله خواهیم گفت عده ای گفتند نکته اش ابتلاء و خروج از ابتلاء است. یعنی اگر اطراف این قدر زیاد باشد که بعضی از اطراف از محل ابتلاء خارج شوند، لذا علم اجمالی منجز نیست.

مرحوم نائینی ضابطه دیگری داده؛ گفته ضابطه این است؛ مراد ما از شبهه غیر محصوره این است. هر شبهه ای که اطراف به حدی باشد که شما مخالفت قطعیة نکنید. مثل اینکه در یکی از پنیرفروشی های قم مثلاً پنیر میته است. خب شما نمی توانید مخالفت از هم مثلاً. این را اگر شما به این درجه رسیدید، آن وقت موافقت قطعیة هم واجب نیست، یعنی احتیاط. موافقت قطعیة احتیاط است. شما احتیاط بکنید از همه، می توانید همه را انجام بدهید؟ نه، پس لازم هم نیست همه را ترک بکنید. این طوری. آن سرقصه این طور است.

پس معیار در شبهه محصور و غیر محصوره به تعبیر نائینی این است؛ هر وقت اطراف شبهه به قدری شد که شما نمی توانید مخالفت بکنید. یعنی همه را انجام بدهید اگر حرام باشد. اگر نتوانستید همه را انجام بدهید، لازم هم نیست همه را ترک بکنید. به این دو تا ملازمه می گویند.

آقای خوبی اشکالش این است؛ بین این دو تا ملازمه نیست. روشن شد مطلب؟ نه حالا بحث اینجا الان شبهه محصور و غیر محصور نداریم. آقای خوبی می گوید ملازمه نیست. ممکن است در جایی مخالفت قطعیه حرام نباشد، اما موافقت قطعیه واجب باشد. همین مثال، همین مثالی که الان عرض کردیم که خود ایشان فرمودند. عرض کردیم در حاشیه مرحوم افاضیاء مثالش شبیه این است اما آن یستقبل ذکره. همین مثالی که الان مثلا در یک ساعتی حرام است در اتاق، در یکی از این دو اتاق باشد دو یا سه. خب اینجا مخالفت قطعیه ممکن نیست، نمی تواند در ساعت ده در هر دو باشد که مخالفت بکند. یا ساعت ده در این یکی است یا در آن یکی. مخالفت قطعیه ممکن نیست، اما در اینجا موافقت قطعیه واجب است. احتیاط باید بکند، نه در این باشد نه در آن.

س: این تلازم فرق می کند. تارة معلولین علت واحده هستند، تارة یکی علت دیگری است. این سیر بحث را عوض می کند.
ج: اینجا ظاهرا به نظر من از آن بحث معلول و علت نیست. به نظر من به حکم آقایان یا عقلی است یا به قول ما عقلایی است. نکته اش آن است. روشن شد آقا؟ نه بحث نکته علت و معلول ندارد.

س: اگر آنجا بگوید هر دو معلول علت واحده هستند یا اینکه بگوید یکی علت

ج: نه ایشان می گوید نکته این است که تعارض اصول باشد. فعلا در دو تا اتاق اصالة البرائة عن حرمتین، این هم با هم معارضند. همین مهم است لذا احتیاط باید کرد. ایشان نکته را این می گیرد.

و علی الجملة، خلاصه اش دیگر، بقیه مطالب را خودتان بخوانید شما. فالنسبة بین وجوب الموافقة القطعیة و حرمة المخالفة القطعیة هی العموم من وجه؛ این طور نیست که بینشان تلازم باشد.

و يظهر الافتراق من الجانبین و اجتماعهما فیما ذکرنا من الامثلة؛ پس نکته اساسی این است به نظر مبارک ایشان این است.

خب اینجا این سوال مطرح می شود، شما اگر تعارض اصول گرفتید مثل مرحوم نائینی. خب نائینی می گوید طبق قاعده اصول همین طور است؛ چون باید تعارض اصول جوری باشد که اختیار احدهما ترجیح بلا مرجح است، هر دو هم نمی شود، ترک هم نمی شود، خب

این نظر نائینی این است. این مسئله را باید به آقای خویی عرض کرد که سیدنا این مسئله که لفظی نیست. چیزی نیامده که مثلا تعارض اصول باید باشد و موافقت قطعی و مخالفت قطعی با هم تلازم دارند، الا در این جور جاها. این الا را از کجا در آوردید شما؟ من فکر می‌کنم مرحوم نائینی آن مبنا را که گرفته دنبالش رفته، لکن لازمه آن مبنا برخورد با این مشکل است. این را باید قبول بکنیم این لازمه آن مبنا است. لازمه آن مبنا که رفته روی تساقط اصول، برخورد با این مشکل می‌کند. که اگر نذر کرد در ساعت ده در اتاق مثلا دو یا سه نباشد. خب این اشکال به نائینی است که شما در اینجا مخالفت قطعی ممکن نیست، با اینکه به قول مرحوم آقاضیا می‌گوید وجدان انسان حاکم است که در اینجا موافقت قطعی بکند. آقاضیا از راه وجدان؛ بالاخره یا نذر کرده در این اتاق نباشد، خب هر دو راه می‌کند. ساعت ده نه در این اتاق باشد نه در... احتیاط بکند دیگر؛ چون بالاخره یکی حرام است. خب احتیاط بکند. دقت بکنید.

اشکال بنده به آقای خویی این است؛ مرحوم نائینی دنبال مبنایش رفته. حالا این مبنا به مشکل خورد، این را قبول دارم من. یعنی این آن مبنا با این ارتکاز نمی‌خورد؛ به قول مرحوم آقاضیا وجدان این را قبول نمی‌کند. راست است مطلب درست است وجدان این مطلب را قبول نمی‌کند. اما از آقای خویی سوال می‌کنیم چرا؟ این چه نکته‌ای دارد؟ تخصیص خورده؟ شما اگر آن مبنا را قبول کردید، می‌گوید علی الجملة النسبة بین وجوب الموافقة القطعیة عموم من وجه، این را از کجا در آوردید؟ دلیل عقلی دارد، چه دارد، نکته‌اش چیست؟ این باید تعارض اصول و تساقط اصول بشود، و به حدی برسد که نه موافقت قطعی ممکن باشد و نه مخالفت قطعی هم حرام باشد. این تفکیک بینهما را شما چرا قائل شدید؟

لذا به نظر ما این در حقیقت یکی از اشکالات به مبنای آقای خویی و مرحوم نائینی است. خوب دقت بکنید. این یکی از مویدات ماست که قائل هستیم علم اجمالی علت تامه تجزیه است. این موید این مسلک است. چون آن دیگر به تعارض اصول کار ندارد، به حرمت مخالفت قطعی کار ندارد. خوب دقت کردید؟ روشن شد مطلب؟ این مطلب در حقیقت اشکال به خود آقای خویی به لغت دیگر وارد می‌شود و آن حاصلش این است که این شاهد است بر اینکه مبنایتان درست نیست، مبنا خرابی دارد. مبنای تعارض اصول یا تعارض صدر و ذیل که شیخ فرمودند، آن مبنا خرابی دارد. یکی از خرابی‌های مبنا همین است، اینجاست.

پس اگر ما مبنا را عوض کردیم، گفتیم علم اجمالی علت تامه است برای تجزیه مثل علم تفصیلی؛ خب دیگر آن اشکال پیش نمی‌آید. چون می‌داند که حرام است. حالا می‌خواهد اصول تعارض بکند یا نکند. یکی که حرام است، ایشان هر دو را ترک بکند. خیلی راحت روشن شد؟

با مبنای تجزیه علم اجمالی به عنوان علت تامه به قول آقایان، ما که علت تامه را قبول نداریم. من جری علی المصطلح دارم جلو می‌روم. خوب دقت فرمودید نکته فنی روشن شد؟

پس این شاهد است، چرا؟ چون آقای خوبی فرمودند این صورت خارج؛ خوب چرا این صورت خارج؟ در حقیقت مرحوم نائینی روی مبنایش رفته. مرحوم نائینی رفته روی مبنا، التزام دارد. خیلی خوب، شما می‌گویید اشکال به نائینی وارد می‌آید. درست است، لکن این اشکال معنایش این است که مبنا باطل است.

س: این می‌شود با وجدان، برهان را باطل کرد؟

ج: بله خوب وجدانی ماست. خود آقای خوبی، می‌گویم خود آفاضیاء می‌گوید وجدان انسان سلیم قبول نمی‌کند که در اینجا بگویید شما بیایید یکی را انجام بدهید. البته بعد از این کلام مرحوم نائینی در صفحه بعدی یک تشبیهی دارد، شاید همین مطلب هم از کلام او در بیاید. حالا من نمی‌خواهم دیگر وارد کلمات بشوم.

شاید این مطلب از کلام خود نائینی در بیاید. ایشان فرق بین وجوب و حرمت گذاشته. اینجا مثال حرمت است. حالا چون بگوییم حالا آن چه فرمودند بعد آن عبارت، کمی معطلتان می‌کند. ما فعلا به همین مقداری که آقای خوبی قبول کردند آمدیم. آقای خوبی قبول کردند که ما اینجا را خارج کردیم. اینجا موافقت قطعیه حرام نیست، مخالفت قطعیه اما موافقت قطعیه واجب است. خوب چرا تفکیک قائل شدید؟ روایت داریم؟ این که روایت نیست، اینها به قول آقایان عقلی است. اگر مباحث عقلی شد، چرا شما قائل به تخصیص شدید؟ چرا یک مورد را خارج کردید؟

یعنی اینجا ارتکاز شما مساعد است که شما احتیاط بکنید، نیست اینطور؟ شما می‌گویید نه در این اتاق باش نه در آن اتاق؛ چون می‌دانید یکی حرام است. پس این موید آن مطلبی است که می‌گوید علم اجمالی علت تامه است مثل علم تفصیلی.

س: حاج آقا ۲۴:۲۵

ج: خود اینها چون تساقط را به این معنا گرفتند، تساقط باید به نحوی باشد که یکی را نتواند انجام بدهد، و الا ترجیح بلا مرجح است. خودشان این مبنا را گرفتند. آقای خوبی چه می‌گوید؟ می‌گوید نه این صورت خارج؛ چرا؟ چرا این صورت خارج؟ سوال؛ تخصیصی آمده، مخصصی آمده، روایتی آمده؛ ایشان می‌گوید ما فقط این را نگاه می‌کنیم، این دو اصل فقط در مورد تعارض ندارند. دیگر کار نداریم مخالفت قطعیه حرام نیست؛ چون ممکن نیست مخالفت قطعیه. این چه نکته‌ای شد. این خودش اشاره است به اینکه آن مبنا

باطل است، برگردیم به مبنای صحیح و آن اینکه علم اجمالی علت تامه است مثل علم تفصیلی. کار نداشته باشیم مخالفت قطعیه و موافقت قطعیه؛ اینجا علم اجمالی مثل علم تفصیلی است؛ شما علم دارید که جلوس در یکی از این دو اتاق، در این ساعت حرام است؛ علم دارید دیگر. لذا هر دو را ترک می کنید. قبول سلطنا. با اینکه در اینجا به قول شما مخالفت قطعیه ممکن نیست.

آن مبنا را شما من نظرم نمی دانم روشن شد؟ پس کلام مرحوم، عرض کردم من کلام نائینی را به دقت کامل نمی خوانم چون فعلا هدف ما کلمات مرحوم آقای خوبی است.

پس این نکته را هم، البته نائینی چه کار کرده؟ تا آخر مانده؛ گفته بینشان ملازمه است. باز به نظر ما آن اهون است از قصه، قصه او اهون است. اما اینجا که ایشان می گوید ملازمه نیست، خوب چه نکته ای دارد؟ تفکیک فائل بشویم، چرا؟ روایتی وارد شده، چه نکته ای دارد؟ این در حقیقت اشکال به آن مبناست، اگر دقت بکنید. اشکال به مبنای تساقط اصول است. اما اگر آمدیم به مبنای دیگر، می گوئیم علم اجمالی علت تامه تنجیز است. شما هم علم اجمالی دارید یا در این اتاق حرام است جلوس یا در آن اتاق، از هر دو اجتناب می کنید. کاری ندارد مخالفت قطعیه ممکن است یا نه؟ روشن شد؟ علم اجمالی می گوید آقا یا در این حرام است یا در آن. خوب از هر دو اجتناب می کنیم. نه در این باشد نه در آن.

این با مسلک تنجیز علیت تامه علم اجمالی برای تنجیز دیگر اصلا این شبهه مطرح نیست. این تنبیه را هم که ایشان آوردند، البته این تنبیه خوب است، ایشان برای مسلک، لکن این ادعاست، دلیل می خواهد. به قول مرحوم آقا ضیاء اینها مصادره به مطلوب است، خوب دلیل می خواهد. این مورد خارج؛ چرا این مورد خارج؟ چه نکته ای دارد که این مورد خارج بشود؟

پس روشن شد که به نظر ما در حقیقت آن که منسجم با بحث علمی و منهج علمی است، ما مورد را دلیل بر خروجش نداریم، نتیجه اش این است که یکی از شواهد بر فساد این مبناست.

س: آخر خروج دلیل می شود یا نمی شود؟

ج: بله قطعاً باید در اینجا از هر دو اتاق اجتناب کند، به خاطر علت تامه تنجیز. نکته اش نکته تعارض نیست. اصلاً ما کاری به موافقت قطعیه و مخالفت قطعیه نداریم؛ چون علم داریم جلوس در یکی از این دو تا حرام است، هر دو را ترک بکنیم. این واضح است. دیگر این لف و دورانی در پیش ندارد. این هم راجع به دلیل دوم، تنبیه دوم.

تنبیه سومی ایشان دارند که با مرحوم شیخ انصاری قدس الله نفسه مخالف هستند. آن بحث این است که اگر در جایی انسان احتمال دو عمل یا سه عمل داد که واجب است، یکی را انجام داد، بعد معلوم شد که واجب همین است. آیا لازم است بقیه را انجام بدهد یا نه؟ چون به قصد احتیاط انجام داده. مثلاً می دانسته که قبله بین این سه جهت است؛ یک جهت نماز را خواند به عنوان احتیاط که دو جهت را هم اضافه کند. وقتی نماز تمام شد یک کسی آمد گفت نه قبله همین است، همین که خواندی قبله بود.

چون اشکال مرحوم شیخ به قول ایشان اختار شیخنا الانصاری عدم السقوط، مگر الا اذا كان المكلف عازماً على الموافقة القطعية، از اول بنایش این بوده. فلو لم یکن قاصداً الى الاتیان ببعض الاحتمالات لا یحکم بالصحة؛ بعد ایشان اشکال کردند که این ظاهراً به خاطر اشکال جزم به نیت است.

و ما ذکره قدس سره مبنی علی اعتبار الجزم فی نية العبادة؛ ظاهراً همان مسئله وجه و قصد وجه و قصد جزم و ظاهراً مشعرش این باشد. و انصافاً دلیلی بر این مطلبی که مرحوم شیخ فرمودند قدس الله نفسه نداریم. چه می خواهد از اول همان طور که آقای خویی فرمودند قاصد باشد یا قاصد نباشد.

اصلاً ما معتقدیم همین که می گویم نماز می خوانم قربه الی الله خودش این کافی است در قصد عباده. چون نماز بما امر به الشارع. این برای اضافه عمل به قول آقای خویی الی المولی کافی است.

به هر حال چون ما مخصوصاً در باب تجزیه علم اجمالی قائل به ابداع صورت هستیم، تصرف نفس هستیم. یعنی نفس انسانی می بیند این طرف قبله است، رو به آن می خواند، این با تصرف است. پس این واقعا ناقدی بوده که رو به قبله بخواند. و این قدر این نیتش قوی بوده که رو به قبله ابداعی خوانده، رو به قبله ای که خودش درست کرده. این قبله ابداعی است دیگر قبله واقعی که نیست.

خب اگر بنا بشود این قدر این مخلص لله بوده، چطور می گوید نماز باطل است؟ اصلاً این چه جور ما بگوئیم این عمل باطل است؟ سر بطلان عمل را چه جور در بیاوریم؟ دقت بکنید.

این در حقیقت اینقدر قصد تقرب داشته که حتی آن قبله ای که خودش درست کرده، با ذهن خودش، چون قبله بین سه جهت بوده. این قبله بین سه جهت ما عرض کردیم حقیقت احتیاط به این برمی گردد که هر جهتی را بتواند به اصطلاح ابداع بکند. کسی که حاضر است به قبله ابداعی نماز بخواند، قطعاً این به بالاترین مراتب عبادت است، یعنی قطعاً توجه دارد.

ج: باشد قصدش

س: یک جزئش که قصد امتثال محقق نمی شود

ج: چرا قطعا قصد استقبال

س: بحث امتثالش مقید به مجموع است

ج: تقید ندارد، این قید ندارد

س: چرا می گوید من اگر این سه تا انجام دادم

ج: یعنی سه صورت درست کرده که واقع باشد. سه صورت که واقع باشد.

صورت اولی اش را انجام داد به عنوان اینکه ابداع کرده، بعد معلوم شد همین هم هست. این به ذهن من نه مسئله در نیت مشکل دارد، نیتش خیلی درجه بالا هم هست. یعنی در مقام امتثال اگر فهم عرفی ما معیار باشد، این مثلا فرض کنید یک کسی باید مالیات بدهد. سه بسته است می گوید من احتمال می دهم پول در یکی از این سه بسته باشد. من احتیاطا هر سه بسته را می برم. بسته اول را برده اداره مالیات باز کرده، دیده پول در آن بود. خب این قطعا مجزی است این جای بحث ندارد که.

یعنی همین که انسان به خاطر احتمال خصوصا روی این مسلک ما، چون مسلک ما تصرف در موضوع هم می دانیم. روی این مسلک ما من معتقدم شبیه این هم هست البته. مثل اینکه در روزه هم مثال زدند، در نماز هم مثال زدند. یک کسی دارد نماز می خواند، فرض کنید یک لفظی یا تصادفا دست به ریشش کشید، احتمال داد که این مبطل نماز باشد. می گوید نه من این را تمام می کنم بعد به رساله نگاه می کنم مبطل هست یا نه. بحث. یا در روزه مثلا فرض کنید یک جایی بود که کمی غبار بود، یا دخان بود، دود بود یا اینها، بعد گفت حالا شک می کند که روزه درست است یا نه؛ می گوید من ادامه می دهم روزه را رجاء، ادامه می دهم، بعد از به اصطلاح مغرب یا فردا نگاه می کنم که این روزه من درست بود یا نه؛ بعد هم نگاه کرد دید روزه اش درست است یا نمازش درست است. اینجا خب همین بحث شبیه همین است. عده ای از آقایان گفتند باطل است. همین مشکل جزم به قول آقای خوبی. مسئله جزم به نیت و اینها.

و لکن ما آنجا عرض کردیم تصادفا این اقوی علامات امتثال انسان است که حتی احتمالی را هم دارد انجام می دهد. عده زیادی هم

قائل به صحت هستند دیگر مثل همین مبنای ما. عده ای هم تصریح کردند در این حاشیه عروه اگر نگاه بکنید عده ای تصریح کردند که این

.....
که با احتمال دارد انجام می دهد، این اقواس در مقابل امثال در آن جایی که جزم داشته باشد. یعنی این اینقدر در مقام اطاعت مولاست که حتی با احتمال روزه را می گیرد، زحمت می کشد. تأمل بفرمایید. چون این مطالب وجدانی است، این طور نیست که تعبدی باشد، یکی بگوید ما قبول، به خاطر کسی قبول.

من به نظرم وقتی یک کسی بیاید نمازی را که خودش ابداع کرده رو به قبله ای که خودش ابداع کرده، رو به آن قبله نماز بخواند، این خیلی در مراتب خضوع به امثال عبودیت رفته بالا. با امری که ابداع کرده و واقعیت احراز نکرده واقعی است دارد انجام می دهد.

ولذا انصافاً البته آقای خویی و ما ذکره مبنی علی اعتبار الجزم فی نية العباد و حیث انه لم یقم دلیل علی اعتباره کان المرجع هو البراءة؛ مرجع در شک در این جور چیزهایی که به جزم بر می گردد، البته اینجا جزم است، آن مشکلی که مطرح بوده در قصد وجه است، جزم نه. لما ذکرناه فی محله من انه اذا شک فی اعتبار قصد القربه او قصد الوجه او التمییز او الجزم فی النیه و غیرها، نه اینها یکنواخت نیستند. مما لم یقم علی اعتباره دلیل بالخصوص یرجع الی البراءة؛ این همین بحث ما چند بار تکرار کردیم.

بحثی دارند، این بحث در اصولیین اهل سنت ابتدائاً شروع شده. دیگر پیش ما شکل های دیگر پیدا کرده است. خلاصه اگر شک بکنیم یک واجب تعبدی است یا توصلی؛ می توانیم بگوییم اصل توصلیت است یا تعبدیت ثابت بشود. مثلاً به قول ایشان قصد وجه و قصد تمییز یا قصد نیت یا قصد قربت، این یک امر زائدی است این باید ثابت بشود. پس اصل اولی توصلیت است تا ثابت بشود که این عمل تعبدی است.

البته این شک بین تعبدی و توصلی در کلمات عده ای از متأخرین ما مثل مرحوم نائینی دو سه معنا شده اصلاً. یک معنا هم گذاشتند که مراد از تعبدی این باشد، مراد از تعبدی این باشد. حالا مراد از تعبدی همین معنای قصد وجه و قصد امر و اینها. معروف بین علمای اهل سنت این است. آقای خویی هم همین مبنا را انتخاب کردند که توصلیت است، تعبدیت دلیل می خواهد، می توانیم اصالة البراءة تعبدیت جاری کنیم. ما هم عقیده مان همین است.

مرحوم آقای آخوند در کفایه عقیده اش این است که نمی شود. اصالة البراءة جاری نمی شود، نه به لحاظ به اصطلاح امر اول و حتی به لحاظ امر دوم؛ با امر دوم هم به نظر ایشان نمی شود و لذا اصالة الاشتغال می آید یعنی اصالة التعبدی.

و عده‌ای هم خب تفصیل قائل هستند بین امر اول و امر دوم؛ با امر اول نمی‌شود، با امر دوم می‌شود. خب عده‌ای هم مطلقا می‌گویند می‌شود، مثل آقای خویی. هم با امر اول هم می‌شود مشکل ندارد. با امر اول هم می‌شود فضلا من امر الثانی.

ما عرض کردیم که انصافا با امر اول هم می‌شود مشکل ندارد؛ اما غالبا نکته تعبدیت این نیست که حالا این بحث اینجوری بیاید. نکته اش نکته دیگری است که حالا چون چند بار تکرار کردیم دیگر نمی‌گوییم.

بعد یک نکته دیگری را مرحوم آقای خویی در اینجا دارند و البته این نکته ربطی به بحث علم اجمالی به عنوان علم اجمالی ندارد. این بحث خارجی دیگری است. چون می‌دانیم در مباحث علم اجمالی یک مرتبه به لحاظ تجزیه و تنجز بحث می‌کنیم؛ یک دفعه به لحاظ نکات دیگری که مهم است. مثلا اگر قبله در سه جهت است من باب مثال می‌خواهم بگویم، نماز ظهر و عصر؛ این دو راه دارد؛ یک راه این است که اول به هر سه جهت نماز ظهر را بخواند، بعد هم به هر سه جهت نماز عصر را بخواند. یک راه دیگری هم این است که به هر جهتی ظهر و عصر را با هم بخواند. اما اگر اینجوری بکند؛ ظهر را به یک جهت بخواند، عصر را به یک جهت دیگر بخواند؛ این مشکل دارد. نه مشکلیش به لحاظ علم اجمالی است؛ مشکل به لحاظ اینکه نماز عصر اضافه بر اینکه باید شرایطش مراعات بشود، یک شرطی هم دارد که باید بعد از ظهر باشد.

لذا اگر مثلا اول عصر را خواند بعد ظهر را بخواند، آن عصر باطل است. بلکه ظواهر کلمات اصحاب این است که مطلقا باطل است حتی اگر فراموش کرده باشد. ما در صورت نسیان احتمال دادیم درست باشد، خلافا للمشهور.

علی ای حال کیف ما کان فعلا وارد این بحث نشویم. این مثال را هم این مطلب را هم آقای خویی فرمودند که در کیفیتش این هست. چون اگر به اصطلاح نماز ظهر را به یک طرف بخواند، نماز عصر به یک طرف، آنجا مشکل دارد که ترتیب بین ظهر و عصر نشده؛ چون ممکن است قبله این باشد، قبله آن باشد. اگر قبله آن باشد که عصر خوانده، ظهر را عصرش را بعدش نخوانده.

و این مطلب درست است الا ان هذه قبل هذه نماز عصر باید نماز ظهر باید قبل از نماز عصر باشد، و نماز عصر و کذلک مغرب. بین نماز صبح و آنها ترتیب شرط نیست. مثلا می‌خواهد قضا بکند ممکن است اول ظهر و عصر را قضا بکند بعد صبح را قضا بکند. اما اگر می‌خواهد ظهر و عصر را قضا کند، اول ظهر را قضا کند بعد عصر را. نمی‌تواند اول عصر را قضا کند بعد ظهر را.

و بنا بر مشهور حالا این بحث فقهی مطرح شد برای تنویر ذهن، بنا بر مشهور آنچه که معتبر است، بعدیت عصر است. یعنی نماز عصر باید بعد از ظهر باشد. بعضی اضافه او قبلیت ظهر را هم گفتند. یعنی گفتند برای نماز ظهر وقتی درست است که بعدش عصر بیاید. اگر عصر نیامد آن نماز ظهر هم باطل است. این خیلی دلیل ندارد. حالا که دیگر گفتیم بگذارید بحث را بگوییم.

پس دو بحث در آنجا هست؛ یکی بعدیت عصر، یکی قبلیت ظهر؛ یا مسبوقیت یا معقوبیت به قول آقایان. در باب عصرش انصافا ثابت است. البته عرض کردم ظواهر کلمات این است که مطلقا ثابت است، حتی در حال نسیان. لکن ما عرض کردیم که احتمالا در حال نسیان نه، دلیل لا تعاد می گیرد آن را مشکل ندارد. دلیل ان السنه لا تنقض الفریضه شاملش می شود.

و اما عکسش، نماز ظهر را خواند، فرض کنید، وقت خارج شد نماز عصر را نخواند. آیا نماز ظهر درست است یا نه؟ جواب باطل است نماز ظهر. اینها گفتند باطل است. لکن جواب صحیح این است که نماز ظهرش درست است اشکال ندارد. در نماز ظهر شرط نیست بعدش عصر باشد. در نماز عصر شرط است که قبلش ظهر باشد. و لذا اگر نماز ظهر را نخواند، نماز عصر را تنها خواند، بعد هم وقت خارج شد، آن نمازش باطل است. حالا مگر در وقت اختصاصی به آن معنایی که آقایان گفتند که آن هم محل اشکال است. بحث دیگری که هست ظاهرا وقت تمام شد. حالا کمی را بخوانیم.

تنبیه چهارم؛ ایشان وارد شدند در مبحث معروف خروج از محل ابتلاء و اضطرار به احد اطراف و دیگر وارد این بحث شدند. بنای علما این است که این به قول ایشان چون اصول را جاری می کنند، بنای علما به این شکل است که اگر اصل در همه اطراف جاری نشود به خاطر بعضی از جهات، دیگر منجز نیست. از این راه وارد شدند. مثلا اگر الان علم پیدا کرد یا این ظرفی که دست ایشان است نجس است، یا ظرفی که دست برادرش بوده، و فعلا سفر رفته، رفته فرض کنید آفریقا مثلا. هیچ ابتلائی به آن ظرف نداریم. یا علم اجمالی پیدا کرد الان یا این ظرف نجس است یا ظرفی که دست بچه بود، لکن بچه انداخته در چاه، اصلا در نمی آید. حالا ممکن بعد به زحمت در بیاید. خروج از محل ابتلاء با غیر مقدور بودن فرق می کند. خروج از محل ابتلاء تقریبا یک نوع غیر مقدور عرفی نه اینکه عقلی. الان یا این ظرف نجس است یا این ظرف غصبی است یا ظرفی که دست بچه اش بود. می رود به بچه می گوید این ظرف کو؟ می گوید انداختم در چاه. حالا اینجا می گویند علم اجمالی منجز نیست. چرا؟ چون اگر نجس آن بوده که آن تکلیف ندارد. اگر نجس این باشد این هم یکی است و علم اجمالی منعقد نمی شود.

.....
به این مناسبت ایشان وارد این تنبیه شدند و کذلک محل اضطرار. می داند یا این گوشت به اصطلاح حرام است یا آن گوشت حرام است. اضطرار پیدا کرد یکی را خورد، به خاطر اضطرار ادله اضطرار، از آن یکی دیگر گفتند اجتناب لازم نیست. چون این یکی به اصطلاح انجام داده، آن می شود شبهه بدویه، اجتناب از آن لازم نیست و تفصیل بعدا انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین